

The Role of Literature in the Institutionalization of Public Law Concepts in the Constitutional Era: From the Idea of Law to National Sovereignty

Bagher Sadrinia¹, Nazanin Sadrinia^{2*}

¹ Professor, Department of Persian Language and Literature, Tabriz University, Tabriz, Iran, Email: baghersadrinia@gmail.com

² (Corresponding author): MA in Communication Law, Public and International Law Department, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran, Email: nazaninsadrinia@yahoo.com

Article Info

Article type:
Research Full Paper

Article history:
Received: 2026-01-07
Accepted: 2026-04-26

Keywords:
Constitutional Literature,
Public Law, Rule of Law,
National Sovereignty,
Institutionalization

ABSTRACT

The Iranian Constitutional Revolution (1906) created the conditions for a fundamental transformation in the country's political, social, and cultural spheres, paving the way for a transition from absolute monarchy to a rule-of-law national governance. This transformation required an appropriate cultural foundation for the consolidation of new political and legal concepts; literature, and Persian poetry in particular, played a considerable role in embedding these concepts within contemporary society and political thought. During this period, Persian literature became an important instrument in the process of institutionalizing public law. This study is organized in a descriptive-analytical manner to explain the active role of Constitutional-era literature in transmitting and internalizing public law concepts such as the rule of law and national sovereignty. The central research question is: how did Constitutional literature contribute to the institutionalization of public law concepts, particularly the ideas of law and national sovereignty? The findings indicate that the literature of this era, by distancing itself from the complex language of earlier periods, employing plain language, and avoiding excessive use of literary ornamentation, was placed in the service of substantive utility. This approach, by addressing the general public, succeeded in conveying foundational legal concepts to various segments of society. In this way, Constitutional literature, as the cultural arm of the constitutionalist movement, rendered new concepts such as national sovereignty, general will, and constitutional law accessible to all, transferring them from the elite level to the broader populace. By sustaining the discourse of public law, literature prepared the ground for replacing the ruler's will with the will of the people, establishing the rule of law, and consolidating national sovereignty as the source of political legitimacy.

Cite this article Sadrinia, B., Sadrinia, N. (2026). The Role of Literature in the Institutionalization of Public Law Concepts in the Constitutional Era: From the Idea of Law to National Sovereignty. *Journal of Literary and Social Research*, 5(1),87-104.





نقش ادبیات در نهادینه‌سازی مفاهیم حقوق عمومی در عصر مشروطه: از اندیشه قانون تا حاکمیت ملی

باقر صدری نیا^۱، نازنین صدری نیا^{۲*}

^۱ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران، رایانامه: baghersadrinia@gmail.com

^۲ (نویسنده مسئول): کارشناسی ارشد حقوق ارتباطات، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران، رایانامه: nazaninsadrinia@yahoo.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله کامل علمی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۲/۶</p> <p>واژه‌های کلیدی: ادبیات مشروطه حقوق عمومی قانون‌گرایی حاکمیت ملی نهادینه‌سازی</p>	<p>انقلاب مشروطه ایران (۱۲۸۵ش/۱۳۲۴ق) زمینه تحولی بنیادین را در حوزه سیاست، ساختار اجتماعی و فرهنگی کشور فراهم آورد و مسیر گذار از سلطنت مطلقه به حاکمیتی ملی و قانون‌مدار را هموار ساخت. این دگرگونی، نیازمند بستر فرهنگی مناسبی برای تثبیت مفاهیم نوین سیاسی و حقوقی بود؛ ادبیات و به‌ویژه شعر فارسی سهم درخور اعتنایی در تثبیت این مفاهیم در سپهر جامعه و اندیشه سیاسی معاصر برعهده داشت. در این دوره، ادبیات فارسی به ابزاری مهم در فرآیند نهادینه‌سازی حقوق عمومی تبدیل شد. این پژوهش به شیوه توصیفی-تحلیلی و با هدف تبیین نقش فعال ادبیات مشروطه در انتقال و درونی‌سازی مفاهیم حقوق عمومی همچون قانون‌گرایی و حاکمیت ملی سامان یافته است. پرسش محوری پژوهش آن است که ادبیات مشروطه چگونه در فرایند نهادینه‌سازی مفاهیم حقوق عمومی، به‌ویژه اندیشه قانون و حاکمیت ملی، نقش ایفا کرده است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ادبیات این عصر، با فاصله گرفتن از زبان پیچیده ادوار قبل، بهره‌گیری از زبان ساده و اجتناب از کاربرد بی‌رویه آرایه‌های ادبی، در خدمت سودمندی محتوا قرار گرفت. این رویکرد، با مخاطب قرار دادن عموم مردم، موفق به انتقال مفاهیم بنیادین حقوقی به میان اقشار گوناگون جامعه شد. بدین ترتیب ادبیات مشروطه، به عنوان بازوی فرهنگی مشروطه‌خواهی، مفاهیم نوینی چون حاکمیت ملی، اراده عمومی و قانون اساسی را همه‌فهم ساخت و از سطح نخبگان به توده مردم منتقل نمود. ادبیات با دوام بخشیدن به گفتمان حقوق عمومی، زمینه را برای جایگزینی اراده حاکم با اراده مردم، استقرار قانون و تثبیت حاکمیت ملت به عنوان سرچشمه مشروعیت، فراهم آورد.</p>

استناد: صدری نیا، باقر؛ صدری نیا، نازنین (۱۴۰۵). نقش ادبیات در نهادینه‌سازی مفاهیم حقوق عمومی در عصر مشروطه: از اندیشه قانون تا حاکمیت ملی. فصلنامه علمی پژوهش‌های ادبی و اجتماعی، ۵(۱)، ۱۰۴-۸۷.



مقدمه

انقلاب مشروطه در ایران، نه تنها جنبشی سیاسی و اجتماعی بود بلکه نقطه عطفی در دگرگونی زبان، معنا و مفهوم حقوق در فرهنگ ایران محسوب می‌شود. در این دوره، ادبیات از کارکرد صرف زیبایی‌شناختی و انتزاعی فاصله گرفت و به رسانه‌ای مؤثر برای انتقال مفاهیم حقوق عمومی همچون قانون، حق، ملت و حاکمیت بدل شد. شاعران مشروطه با بهره‌گیری از ابزارهای بلاغی و عاطفی توانستند زبان حقوق را از قالب رسمی و نهادی بیرون آورند و آن را در سطح گفتمان عمومی جای دهند. به این ترتیب، ادبیات با انتقال و تثبیت اندیشه‌هایی که پیش‌تر در انحصار متون قانونی و فلسفه سیاسی بودند نقش واسطه‌ای حیاتی در نهادینه‌سازی مفاهیم حقوق عمومی ایفا کرد.

پژوهش حاضر با رویکرد میان رشته‌ای میان ادبیات و حقوق عمومی به بررسی بنیان‌های گفتمانی این تحول می‌پردازد. تمرکز مقاله بر دو مفهوم محوری مشروطه یعنی قانون و حاکمیت ملی از آن جهت است که هر دو از بنیان‌های فکری نخستین قانون اساسی ۱۲۸۵ هجری شمسی و متمم آن است و در زبان شاعران، تازگی و بار انتقادی ویژه‌ای یافته‌اند. در این رویکرد، ادبیات نه صرفاً بازتاب رویدادهای عصر مشروطه، بلکه عاملی فعال در ساخت و آموزش ذهنیت حقوقی جامعه تلقی می‌شود و به مثابه میدان گفتگویی است که مفاهیم حقوقی را به زبان احساس، تخیل و تجربه اجتماعی ترجمه می‌کند.

چنانکه اشاره شد پرسش محوری این پژوهش آن است که «ادبیات مشروطه چگونه در فرایند نهادینه‌سازی مفاهیم حقوق عمومی، به‌ویژه اندیشه قانون و حاکمیت ملی، نقش ایفا کرده است؟»

روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی است. داده‌های پژوهش از نمونه‌های متنی سال‌های نخست شعر مشروطه گردآوری شده و ضمن تحلیل محتوای آن‌ها، چگونگی طرح و تثبیت مفاهیم حقوقی با بهره‌گیری از توان تأثیرگذاری و اقناعی ساختارهای بیانی و بلاغی بررسی می‌شود.

مطالعه رابطه ادبیات و حقوق در عصر مشروطه اهمیت دوچندان دارد؛ زیرا نشان می‌دهد که تحول مفاهیم بنیادین حقوق عمومی در ایران نه صرفاً از مسیر قانون‌نویسی و ترجمه، بلکه از طریق کارکرد فرهنگی و زبانی ادبیات صورت گرفته است. پژوهش حاضر با تکیه بر مثال‌های بارز از شعر بهار، عشقی، عارف و نسیم شمال، بازتاب اجتماعی اندیشه قانون و ملت را در تخیل جمعی مردم بررسی می‌کند. در نتیجه، این مطالعه نه تنها در حوزه تاریخ اندیشه حقوقی مفید است بلکه در شناخت جامعه‌شناسی ادبیات و پیوند میان گفتمان ادبی و گفتمان حقوقی نیز اهمیت دارد.

پیشینه تحقیق

پژوهش‌های پیشین عمدتاً از منظر ادبی به بررسی ارتباط ادبیات و حقوق پرداخته‌اند، مانند عباسی و محقق (۱۴۰۰) در مقاله «زوال خیال در مضاف مقال حقوقی»، که با بررسی شواهد شعری به تأثیر ورود مضامین حقوقی بر کاهش صور خیال در شعر عصر مشروطه پرداخته است. علاوه بر آن برخی پژوهش‌ها نگاهی تاریخی و حقوقی دارند، مانند مرادخانی (۱۴۰۳) در خوانش حقوقی از انقلاب مشروطه ایران که به بررسی تحول تاریخی مفاهیم حقوقی در عصر مشروطه پرداخته است. با این حال، کمتر پژوهشی به صورت هم‌زمان رابطه میان ادبیات، گفتمان حقوق عمومی و نهادینه‌سازی اندیشه قانون و حاکمیت ملی را بررسی کرده است. این مقاله در پی پر کردن همین خلأ است و تلاش دارد تصویری روشن از فرایند شکل‌گیری ذهنیت حقوقی ایرانی در زبان و ادب مشروطه ارائه کند.

مبانی نظری: پیوند دوسویه ادبیات و حقوق عمومی در عصر مشروطه

ویژگی‌های ادبیات عصر مشروطه: انقلاب مشروطه را باید نقطه عطفی در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران به شمار آورد؛ تحولی که با انقلاب مشروطه آغاز شد، مسیر گذار جامعه ایرانی را از سنت به تجدد و از سلطنت مطلقه به

قانون‌مداری، آزادی و عدالت هموار ساخت. در پرتو این نهضت، اندیشه‌های جدیدی به قلمرو فرهنگ و سیاست ایران راه یافت و ادبیات، به مثابه شاخص‌ترین حوزه فرهنگی، پذیرای این تحولات شد.

با گسترش اندیشه‌های مشروطه‌خواهی و آشنایی تجددخواهان ایرانی با تمدن جدید، ادبیات فارسی دستخوش تحولاتی بنیادین گردید و آنچه به‌عنوان «ادبیات مشروطه» شناخته می‌شود، محصول همین تحولات فکری و اجتماعی است. هرچند تعیین مرز زمانی برای آن دشوار است، می‌توان با اندکی تسامح آغاز این جریان را از دهه سوم سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ قمری) و پایان آن را چند سال پس از کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی و تثبیت قدرت رضاشاه دانست (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲: ۶۹). این بازه زمانی، در حقیقت دوره‌ای است که ادبیات از ابزار ذوق و خیال به رسانه‌ای اجتماعی و سیاسی تبدیل می‌شود.

ادبیات مشروطه بر دو اصل سادگی زبان و سودمندی محتوا استوار است از حیث شکل و مضمون، ویژگی‌های زیر در آن به‌طور برجسته دیده می‌شود:

۱. ورود مفاهیم جدید: مضامین نو چون عدالت اجتماعی، آزادی، حاکمیت ملی، برابری و قانون‌گرایی به درون مایه شعر راه یافت و محتوای آن را دگرگون ساخت (صدری‌نیا، ۱۴۰۱: ۱۸). همین ورود مفاهیم تازه، شعر را از محدوده بیان احساسات و مفاهیم انتزاعی بیرون برد و به عرصه آگاهی جمعی و مسئولیت اجتماعی کشاند.

۲. تحول زبانی: شعر مشروطه با فاصله‌گیری از زبان اشرافی درباری، به زبان گفتار و محاورات مردم نزدیک شد؛ این سادگی و روانی زبان، سبب فهم عمومی و مقبولیت اجتماعی آن گردید (همان: ۱۹). بدین ترتیب، زبان شعر مشروطه پلی میان خالقان آثار ادبی و طبقات اجتماعی شد و نقش مؤثری در گسترش اندیشه‌های آزادی‌خواهانه ایفا کرد.

۳. کاهش آرایه‌های ادبی: شاعران مشروطه، تخیل و صناعات بلاغی را در خدمت کارکرد اجتماعی شعر قرار دادند و زیبایی را فدای سودمندی محتوا کردند؛ بدین‌سان جنبه‌های عقلانی و اجتماعی در شعر غالب شد (همان: ۲۵). این رویکرد عقل‌گرایانه راه را برای پیدایش شعر سیاسی و انتقادی هموار ساخت و ادبیات را از فضای خیال‌محور به قلمرو کنش اجتماعی وارد کرد.

۴. تغییر مخاطب: در این دوره شعر از انحصار خواص بیرون آمد و مخاطبان تازه‌ای در میان مردم کوی و برزن پیدا کرد؛ بدین‌سان، ادبیات از ابزار سرگرمی نخبگان به رسانه عمومی و فرهنگی تبدیل شد.

ارتباط ادبیات و حقوق عمومی در عصر مشروطه: مسئله نسبت میان ادبیات و حقوق همواره در مطالعات میان‌رشته‌ای محل توجه بوده است، چرا که هر دو به گونه‌ای متفاوت اما مکمل، به سامان‌بخشی تجربه انسانی می‌پردازند. فیلیپ مالوری (Philippe Malaurie) در اثر مشهور خود ادبیات و حقوق می‌نویسد: «ادبیات اجازه می‌دهد حقوق را بهتر بفهمیم» (مالوری، ۱۳۸۱: ۸). مالوری در جای دیگر تأکید می‌کند که «حقوق با خشکی و موشکافی تفکر را در عمل اعمال می‌کند و ادبیات با ظرافت و جذابیت، به نحوی عمیق اما نه دقیق، این تفکر را غنا می‌بخشد و گسترش می‌دهد. ما به این هر دو نیازمندیم.» (همان: ۱۳). از این منظر، ادبیات و حقوق دو حوزه مکمل‌اند؛ یکی عقلانیت مقررات را می‌نمایاند و دیگری روح و معنا را بدان می‌افزاید.

در ایران عصر مشروطه، همراه با تأسیس حقوق عمومی و ظهور مفاهیمی چون قانون اساسی، مجلس شورا، تفکیک قوا و حاکمیت ملی، پیوندی تنگاتنگ میان گفتمان حقوقی و ادبی شکل گرفت. ادبیات مشروطه، با زبان ساده و نفوذ اجتماعی خود، در حکم بازوی فرهنگی مشروطه‌خواهی عمل کرد و به ابزار اصلی نهادینه‌سازی ارزش‌های حقوق عمومی بدل شد. میان دو قلمرو حقوق و ادبیات رابطه‌ای تنگاتنگ پدید آمد: مفاهیم حقوقی به محتوا و زبان شعر راه یافتند و ادبیات به مدد قدرت اقناع و بیان عاطفی خود، آن مفاهیم را از سطح نخبگان به سطح جامعه منتقل ساخت. بدین ترتیب، مفاهیمی همچون قانون، مجلس و حاکمیت ملی از متون رسمی به حافظه فرهنگی مردم سفر کردند.

می‌توان گفت انقلاب مشروطه نه تنها تحولی سیاسی، بلکه انقلابی در زبان و اندیشه ایرانیان بود، اگر قانون و مجلس نهادهای سیاسی مشروطه بودند، ادبیات سیاسی آن دوران را باید نهاد فرهنگی مشروطه دانست. ادبیات مشروطه، با ایجاد آمادگی ذهنی و احساسی برای پذیرش مفاهیم نوین، مقدمه‌ای فرهنگی برای شکل‌گیری ملت قانون‌مدار ایران فراهم ساخت. چنان‌که، فهم عمومی از مفاهیمی چون حق و قانون بیش از آنکه از متون حقوقی برخیزد، از شعر و زبان ادبی آن دوران تغذیه می‌کرد؛ زیرا شعر هم ساده بود، هم در حافظه جمعی مردم جای می‌گرفت (منوچهری و همکار، ۱۳۹۰: ۱۱۳-۱۱۵).

در آستانه مشروطه، بی‌سوادی در جامعه ایران گسترده بود؛ از این‌رو اندیشه‌های سیاسی و حقوقی، تنها از طریق زبان شاعرانه و آهنگین قابل انتقال بود. شعر، با قابلیت حفظ و نقل سینه به سینه، نقش روزنامه شفاهی را در میان مردم بی‌سواد ایفا کرد و پیام‌های عدالت، آزادی و قانون‌گرایی را همه‌فهم ساخت (همان: ۱۱۳). موضوعات ادبی این دوره از واقعیات روزمره و مسائل معاش و اجتماع الهام می‌گرفتند؛ چنانکه ادوارد براون می‌نویسد: «اگر اشعار از ابتدای انقلاب ایران تا امروز گردآوری شوند، تقریباً تاریخ منظوم انقلاب را تشکیل می‌دهد» (براون، به نقل از منوچهری و همکار: ۱۱۳). هرچند تعبیر ادبیات به مثابه آیین تمام‌نمای جامعه مبالغه‌آمیز است، اما بی‌تردید شعر مشروطه چکیده دوران انقلاب و گویای تحولات ذهنی و اجتماعی مردم بود (صدری‌نیا، ۱۴۰۱: ۱۸۸).

در فقدان نهادهای مدنی فراگیر و آموزش عمومی مؤثر، شعر نقش مدرسه عمومی ملت را بر عهده گرفت و واسط میان نخبگان و مردم شد. از رهگذر شعر و نثر مشروطه، زمینه آموزش مفاهیم جدید و دموکراتیزه شدن گفتمان سیاسی فراهم آمد. ادبیات عصر مشروطه مفاهیم حقوقی مدرن (ملت، اراده عمومی، قانون اساسی) را از سطح نخبگانی به سطح عمومی و توده‌ای برد و شاعران این عصر کوشیدند مفاهیم جدید را با نمادها و اسطوره‌های ایرانی پیوند بزنند و به زبان مردم عادی ترجمه کنند.

شاعران و نویسندگان، با بازآفرینی آرمان‌های مشروطه‌خواهی در قالب‌های عاطفی و حماسی، مردم را به مشارکت سیاسی فراخواندند. شعر مشروطه با برانگیختن شور آزادی‌خواهی و حس وطن‌دوستی، زمینه‌ساز حضور اقشار گونه‌گون مردم در عرصه پیکارهای سیاسی و فرهنگی جامعه شد. ادبیات در دوره‌های اختناق و سرکوب فعالیت سیاسی با پژواک اعتراض مردم نسبت به ساختارهای استبدادی، مفاهیم عدالت و قانون را زنده نگه داشت و زمینه تداوم گفتمان حقوق عمومی را در ادوار بعد فراهم آورد. از این رو، کارکرد ادبیات مشروطه محدود به دوران انقلاب نبود، بلکه دراستمرار روند تاریخی قانون‌مداری سهم و جایگاه ارزنده‌ای را به عهده داشت.

ادبیات عصر مشروطه را می‌توان نخستین نهاد فرهنگی ایران دانست که مفاهیم حقوق عمومی را از سطح نظری به حیات اجتماعی مردم کشاند. در اینجا مقصود از حقوق عمومی، شاخه‌ای از دانش حقوق است که روابط میان دولت و شهروندان و حدود و شیوه‌های اعمال قدرت عمومی را تنظیم می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۸۲) و هدف آن حفظ منافع جمعی و تضمین آزادی‌های فردی در برابر اقتدار دولت است. مبانی اصلی حقوق عمومی عبارت‌اند از: حاکمیت قانون به‌منزله الزام قدرت سیاسی به رعایت قواعد عام و حاکمیت ملی به عنوان منشأ مشروعیت قدرت و حقوق و آزادی‌های بنیادین شهروندان که اساس رابطه فرد و دولت را تشکیل می‌دهند. در عصر مشروطه، این عناصر در دل ادبیات تبلور یافتند و از طریق زبان شاعرانه و مردمی، از قلمرو نظری حقوق به عرصه وجدان جمعی جامعه انتقال پیدا کردند. بنابراین، ادبیات نه فقط حامل گفتمان عدالت و آزادی، بلکه عامل توسعه اندیشه حقوق عمومی در ایران بود که مسیر را برای شکل‌گیری مفهوم قانون و دولت قانون‌مدار هموار ساخت و به نقطه آغاز تکوین حافظه فرهنگی ایران مدرن بدل شد.

اندیشهٔ قانون در عصر مشروطه

تعریف قانون: قانون، سنگ بنای هر جامعهٔ حقوقی است و در طول تاریخ اندیشه، تعاریف متعددی از آن ارائه شده است. این کلمه با ریشهٔ یونانی به معنی رسم، قاعده و آیین (نک: مرادخانی، ۱۴۰۳: ۲۹۵) و در اصطلاح حقوقی به معنی دستور کلی است که به وسیلهٔ مجالس قانون‌گذاری تصویب و سپس توشیح می‌شود (جعفر لنگرودی، ۱۳۸۸: ۵۱۷). تمایز نهادن میان قانون در معنای عام (فلسفی و اخلاقی) و قانون در معنای خاص (موضوعه و تقنینی) برای فهم درست جایگاه آن در ساختار قدرت امری ضروری است.

امروزه قانون در نزد حقوقدانان با ویژگی‌های ذاتی و عرضی شناخته می‌شود. ویژگی‌های ذاتی که بدون وجود آنها اساساً قانون تشکیل نمی‌شود عبارتند از: الزام‌آور بودن، عام بودن، امری بودن، علنی بودن، مفید قطعیت بودن، معطوف به آینده بودن، مصوب مرجع ذیصلاح بودن (راسخ، ۱۳۸۵: ۱۵-۲۵). ویژگی‌های عرضی آن یعنی ویژگی‌هایی که حتی اگر قاعده‌ای فاقد آن‌ها باشد همچنان می‌تواند عنوان قانون به خود بگیرد و عبارتند از: پاسخگوی نیاز جامعه بودن، منعکس‌کنندهٔ نظر اکثریت بودن، تأمین‌کنندهٔ منفعت عموم بودن، منطبق با اخلاق بودن، معطوف به عدالت بودن، کارآمد بودن، امکان‌پذیر بودن و پیشرو بودن (همان: ۲۶-۳۴). به عبارت دیگر، ویژگی‌های ذاتی ساختار صحت قانون را تعیین می‌کنند، در حالی که ویژگی‌های عرضی اعتبار مشروعیت و کارآمدی آن را در بستر اجتماعی تضمین می‌نمایند.

قانون در پیشامشروطه: پیش از انقلاب مشروطه، ساختار قدرت در ایران بر سلطنت مطلقه استوار بود. در این ساختار مفهوم قانون در عمل، بازتابی از ارادهٔ مطلق پادشاه بود و چیزی جدا از فرمان سلطانی یا حکم شرعی تلقی نمی‌شد. در چنین وضعیتی، اختیارات حاکم نامحدود، تعریف قانون مبهم و مرز میان وضع و اجرای قانون کاملاً در هم آمیخته بود؛ بدین‌سان، بنیاد قدرت بر ارادهٔ فردی و فرمان شاه استوار بود نه بر قانون و قواعد عقلانی و عام. اختلافات میان مردم نیز با مراجعه به فقیهان و بر اساس احکام دینی حل و فصل می‌شد و قضاوت سنتی و بر اساس اجتهاد شخصی از فقه اسلامی بود و محاکم از اصول ثابت و منظمی تبعیت نمی‌کردند (مرادخانی: ۲۸۱-۲۸۲). این امر بر خلاف عدالت، باعث برخوردهای مختلف با رفتار واحد می‌شد. همچنین تمرکز قدرت در دست یک فرد، در تضاد آشکار با مفهوم حکومت قانون به عنوان مبنای مشروعیت سیاسی در عصر جدید بود.

فقدان حاکمیت قانون بدین معنا نبود که هیچ محدودیت و هنجاری وجود نداشت؛ از دیرباز در هر جامعه‌ای، حتی در ابتدایی‌ترین اشکال آن، خواه ناخواه قواعدی برای تنظیم رفتار انسان‌ها لازم‌الاجرا بود. با این حال، ویژگی‌های یک نظام مبتنی بر حاکمیت قانون پیش از مشروطه وجود نداشت (آدمیت، ۱۳۸۵: ۱۷۲). در آن زمان، عرف، آداب و رسوم و احکام شرعی هر کدام به نوعی نظام‌بخش و محدودیت‌آفرین بودند. زیرا فقدان آن‌ها به نابودی نظم اجتماعی و فروغلتیدن جامعه به حالت حیوانی منجر می‌شد (راسخ و همکار، ۱۳۹۲: ۴۳). این محدودیت‌ها ریشه در آداب و رسوم اجتماعی ناگفته و مشروعیت سنتی داشت، نه در یک چارچوب حقوقی رسمی و مدون که قدرت را به طور ساختاری محدود سازد.

قانون در عصر مشروطه: انقلاب مشروطهٔ ایران را می‌توان رویدادی دانست که هدف اصلی آن، گذار از نظام حکومتی استبدادی مطلقه به ساختاری مبتنی بر نظم و قانون بود. قانون، به عنوان هستهٔ بنیادین نظام حقوقی مدرن، ابزار اصلی تحدید قدرت به شمار می‌آید. از همین‌رو، اندیشهٔ قانون‌گرایی یکی از مهم‌ترین زمینه‌های تجددخواهی در ایران عصر مشروطه محسوب می‌شود و قانون، مرکز ثقل مناقشات فکری آن دوران و قانون‌خواهی سرسلسلهٔ مطالبات مردمی به شمار می‌آید.

با ورود اندیشه‌های تجددخواهی، روشنفکران ایرانی کوشیدند با اقتباس از الگوهای حقوقی مغرب زمین، میان فرمان و قانون تمایز قائل شوند. آنان قانون را نه تجلی ارادهٔ شخصی سلطان، بلکه ضامن نظم عقلانی عمومی دانستند. پیشگامانی چون میرزا یوسف مستشارالدوله تبریزی و میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله خواهان قانونی بودند که منبعی بشری داشته باشد، نه صرفاً الهی؛ قانونی که بیان ارادهٔ عمومی و در عین حال قابل تغییر و انطباق با نیازهای زمانه

باشد (همان: ۵-۹). این تلاش برای تعریف قانون به عنوان امری بشری و مبتنی بر اراده عمومی، گامی اساسی در جهت گذار از نظام سنتی شریعت محور به نظم حقوقی نوین محسوب می‌شود.

در میان پیشگامان جنبش روشنفکری ایران، میرزا یوسف مستشارالدوله تبریزی (۱۲۷۴ش) نخستین کسی بود که با نوشتن کتاب یک کلمه و تأکید بر اینکه نجات ایران در گرو یک کلمه یعنی قانون است، ضرورت تدوین و اجرای قانون را به عنوان مبرم‌ترین راه خروج ایران از تنگنای عقب‌ماندگی و استبداد نشان داد. مستشارالدوله که سال‌ها به عنوان عضو وزارت خارجه در شهرهای مختلف روسیه و سه سال در پاریس خدمت کرده و درباره عوامل واپس‌ماندگی ایران و پیشرفت کشورهای غربی اندیشیده بود، سرانجام پس از چند دیدار و گفتگو با میرزا ملکم خان در لندن درباره علل عقب‌ماندگی ایران به این جمع‌بندی رسید که راز ترقی و توسعه اروپا و انحطاط و عقب‌ماندگی ایران در یک کلمه خلاصه می‌شود و آن عبارت از "قانون" و یا به تعبیر دقیق‌تر فقدان قانون در ایران و حاکمیت فرمان به جای آن است (نک. ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۶۳: ۱۷۷-۲۰۴). وی که در مدت اقامت در فرانسه دلبستگی خاصی به نظام‌های مبتنی بر قانون و آزادی یافته بود، با بررسی قانون اساسی فرانسه و خلاصه کردن مفاد و محتوای آن در ۱۹ ماده کوشید آن‌ها را با معتقدات و مبانی اسلام تطبیق دهد و با تمسک به آیات و روایت و سنت و تاریخ به این نتیجه برسد که هیچ‌گونه منافاتی میان این قبیل قوانین موضوعه و معتقدات دینی اسلام وجود ندارد و راه‌هایی ایرانیان از ورطه عقب‌ماندگی در گرو تدوین قانون و عمل به آن است. هرچند از زمان تدوین و چاپ رساله یک کلمه (۱۲۸۷ق/ ۱۸۷۰م) تا روزگار ما نقدهای گوناگونی بر آن نوشته شده است (نک. آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۳۳-۴۰؛ حائری، ۱۳۶۴: ۳۲-۴۰). با این حال این رساله از همان زمان چاپ و نشر سهم درخوری در جهت‌دهی به افکار مشروطه خواهان داشته و به عنوان کتاب راهنمای انجمن مخفی مشروطه خواهان مورد استفاده قرار می‌گرفته است (نک. حائری: ۴۰).

روشنفکران ایرانی دیگر نیز هر یک به گونه‌ای بر لزوم استقرار قانون پای فشردند و در آثار خود جوانب مختلف آن را تبیین کردند. میرزا ملکم خان ناظم الدوله (۱۲۸۷ش) نام روزنامه خود را قانون نهاد و در خلال مندرجات آن بر حاکمیت قانون تأکید کرد. او که از دوران نوجوانی و از زمان تحصیل در فرانسه با اندیشه‌های سیاسی نوین و چند و چون پیشرفت جوامع غربی آشنایی داشت و سال‌ها به عنوان سفیر کبیر ایران در لندن از نزدیک شاهد تحولات اروپا در دهه‌های واپسین قرن نوزده بود، پس از عزل از مقام سفارت، در سال ۱۳۰۷ق/ ۱۸۸۹م به تأسیس و انتشار روزنامه قانون در لندن پرداخت و به طرح انتقادات گزنده نسبت به نظام حکومتی ایران برخاست. وی در سرمقاله دومین شماره روزنامه قانون که در غرة شعبان ۱۳۰۷ منتشر شده است پس از توضیح ابعاد مختلف عقب‌ماندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران و نقل شواهد گوناگونی از رواج آشفتگی، اجحاف و ستم، تنزل ارزش پول ملی و بی‌اعتباری دولت ایران در انظار مردم جهان، ضمن تأکید به ضرورت تدوین و اجرای قانون، به مثابه تنها راه نجات ایران از تنگنای واپس ماندگی و ظلم و استبداد به خوانندگان خود توصیه کرد: «اگر صاحب دین هستید قانون بخواهید. اگر دربند دولت هستید قانون بخواهید. اگر خانه شما را خراب کرده‌اند قانون بخواهید. اگر فقیر هستید قانون بخواهید. اگر رحم دارید قانون بخواهید. اگر آدم هستید قانون بخواهید» (میرزا ملکم خان، ۱۳۶۹: ۲: ۳).

میرزا عبدالرحیم طالبوف (۱۲۸۹ش) در *مسالك المحسنين* خود پس از بحث درباره قوانین مادی و معنوی، قوانین مادی را مشتمل بر قوانین مدنی و سیاسی دانست که به وسیله خردمندان و دانشمندان وضع می‌شود و ناظر بر حقوق و منافع ملت است. او از زبان قهرمان داستان خود با استناد به اقوال فیلسوفان عهد جدید نوشت «در مملکت بی‌قانون اساس زندگی متزلزل است. سعادت و برکات نیست. نام متمدنی بر آن ملک و ملت خلاف است. عقول چندین هزارساله بشری از ادویه‌جات تجارب خودشان برای معالجه خواص بهائمی انسان معجون نافی ترکیب نموده و اسم آن را قانون نهاده است. هر ملت که به استعمال آن دوا معتاد نیست در حکم بهائم و وحشی است» (طالبوف، ۱۳۴۷: ۲۸۸-۲۸۹). این خواص بهائمی انسان از نظر او بیدادگری، استبداد، فزونخواهی، هرج و مرج طلبی و فساد است. او فقدان قانون را عامل اصلی رواج ستم و بی‌نظمی می‌داند و بی‌نظمی داخلی را تسهیل‌کننده غلبه خارجی و سرانجام موجب انقراض

دولت و نابودی ملت می‌شمارد (صدری‌نیا، ۱۳۸۳: ۵۹۴-۵۹۵). بدین ترتیب روشنفکران عصر مشروطه هر یک به نوعی با آثار و سخنان خود اندیشه قانونخواهی را وارد سپهر سیاسی و فکری روزگار خود کردند و از این طریق زمینه ذهنی لازم را برای مبارزه با استبداد حاکم، تحدید قدرت و برچیدن حکومت خود کامه و استقرار حاکمیت ملی فراهم آوردند. در مصافی که در آستانه خیزش مشروطه‌خواهی شکل گرفته بود، قدرت حاکم با وقوف بر توان تحدید و بازدارندگی قانون، از هر کوششی برای جلوگیری از طرح، تدوین و اجرای آن فروگذار نمی‌کرد. دستگاه تبلیغاتی حکومت، قانون را مترادف با کفر قلمداد می‌کرد. به تصریح نویسنده تاریخ بیداری/ایران تا چند سال پیش از مشروطه «لفظ قانون فحش و سبب اتهام بود» (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۶۳: ۴۹). چنانکه درباریان برای بدنام کردن سید جمال‌الدین اسدآبادی او را به عنوان سید جمال قانونی یعنی کافر معرفی می‌کردند. به نوشته ناظم الاسلام کرمانی «درباریان لابد شدند در شهرت دادن اکاذیب باطله و به دروغ عقاید فاسدی نسبت به سیدجمال می‌دادند، گاهی او را بابی و گاهی دهری و طبیعی معرفی می‌کردند، و به لفظ سید جمال‌الدین قانونی، سید را می‌شناسانیدند و قانون را مرادف کفر می‌نمایانیدند» (همان). هنگامی که میرزا سعیدخان مؤتمن الملک (۱۲۶۸ش) وزیر امور خارجه وقت، ناصرالدین شاه را متقاعد کرد تا کتاب قانونی نوشته شود و در آن وظایف اعضا و اجزای حکومت و مردم مشخص شود، تدوین چنین کتاب به عهده شیخ علی استرآبادی، یکی از دانشمندان عصر نهاده شد. پس از تألیف کتاب چنان که ناظم الاسلام کرمانی گزارش می‌دهد ناصرالدین شاه «بعد از ملاحظه امر به طبع و اجرای آن فرمود و پسر وزیر را مأمور این کار کرد، که امین السلطان به شاه رسانید، این کتاب استقلال دولت و سلطنت را منافی است و امر به دست ملت می‌افتد و دیگر شاه تصرف در امور نمی‌تواند بکند، مگر مواجیبی بگیرد و شکاری بکند. سلطنت قاهره که ودیعه الهی و نعمت خدادادی است و دسترنج اجدادی است، از میان خواهد رفت. ناصرالدین شاه خائف شد و آن کتاب را در کتابخانه دولتی ضبط کردند و الی الآن موجود است» (همان: ۱۱۵-۱۱۶).

بر اثر کوشش‌های پیشگامان نهضت مشروطه‌خواهی به تدریج مفهوم حاکمیت قانون در اندیشه سیاسی مشروطه، جایگاهی بنیادین یافت تحقق آرمان‌های مشروطه، از آزادی و برابری تا استقرار دولت مدرن، جز از مسیر حاکمیت قانون امکان پذیر نبود از این رو اندیشه قانون‌خواهی در تمام ابعاد نهضت مشروطه حضوری پررنگ داشت. با تصویب فرمان مشروطیت در سال ۱۲۸۵ش، اندیشه قانون‌گرایی که پیش‌تر صرفاً در سطح گفتار و نظریه‌پردازی روشنفکران ایرانی انعکاس داشت، وارد مرحله نهادسازی حقوقی گردید. در این مرحله بود که قانون از یک مفهوم نظری به واقعیتی عینی تبدیل گردید و ظهور قانون اساسی مشروطه نقطه آغاز تولد نظم حقوقی مدرن در ایران شد. نخستین گام در این مسیر با تدوین قانون اساسی به عنوان چارچوب تنظیم روابط میان نهادهای قدرت برداشته شد. قانون اساسی مشروطه بیش از آنکه صرفاً مجموعه‌ای از مقررات باشد، نماد ورود جامعه ایرانی به عصر قانون بود، عصری که در آن اراده عمومی ملت جایگزین اراده فردی شاه می‌شد.

مشروطه قبل از آن که انقلاب در ساختار نظام حکمرانی باشد، انقلاب در فهم اجتماعی از قانون بود. در ذهن ایرانیان، قانون از پدیده بیرونی به امر درونی تبدیل شد؛ از فرمانی برای اطاعت، به معیار عمومی نظم و عدالت. از دل همین تحول ذهنی بود که خواست تدوین قانون اساسی، ایجاد مجلس شورا و تحدید قدرت سلطان، مفهوم یافت و معنا گرفت.

مشروطه‌خواهان با تأکید بر قانون در گفتار سیاسی و اجتماعی، جامعه را برای پذیرش نظم جدید آماده کردند. قانون در سخن آنان نماد عقل، عدالت و برابری بود؛ و همین کارکرد فرهنگی موجب شد که مفهوم قانون در سطح وجدان عمومی جامعه، به عنوان ارزش مشترک نخبگان و مردم رسوب کند. از همین نقطه، راه برای نهادینه‌سازی قانون در ساختارهای رسمی و عمومی گشوده شد؛ زیرا بدون این تحول ذهنی و باور به برتری قانون بر اراده شخصی، تصویب قانون اساسی و ساماندهی قوا تحقق نمی‌یافت.

گونه‌شناسی مفهومی قانون در شعر عصر مشروطه: ادبیات مشروطه، بیش از هر دوره دیگری از تاریخ ایران، منادی قانون بود. واژه‌های که در قرون پیشین معنایی عرفی و اخلاقی داشت، در این دوران به مفهوم سیاسی - حقوقی نظم عمومی مدون تبدیل شد؛ نظمی که برآیند عزم و عقول ملت و فائق بر اراده شخصی شاه بود. ادبیات عصر مشروطه در کلیت خود در تبیین ضرورت و فراهم آوردن زمینه ذهنی برای تدوین و اجرای قانون سهم درخور اعتنایی داشت. در این میان به ویژه سهم شعر چشمگیرتر بود. شاعران مشروطه‌خواه، از بهار تا فرخی و لاهوتی، هر یک به فراخور درک اجتماعی خود، از قانون چونان نماد نظم عقلانی، عدالت و ملت‌پرستی سخن گفته‌اند. بررسی محتوای سروده‌های آنان نشان می‌دهد که مفهوم قانون در شعر این دوره در پنج محور عمده قابل دسته‌بندی و تحلیل است:

۱. **قانون به مثابه بنیاد آبادانی و پیشرفت کشور:** شعر شاعران عصر مشروطه را می‌توان بازتاب فهم عقل‌گرایانه عصر تجدد از ترقی و پیشرفت دانست. در شعر این دوره میان نظم قانونی و پیشرفت اجتماعی پیوندی ناگسستنی وجود دارد و تحقق قانون به عنوان رمز آبادانی ملک تلقی می‌شود. شاعران عصر پیوند میان حقوق عمومی و سازندگی اجتماعی را با زبان هنر تبیین و تبلیغ می‌کنند و قانون را سامان‌بخش نظم سیاسی و اجتماعی می‌دانند. ملک الشعراء بهار (۱۳۳۰ش) که علاوه بر کنشگری در عرصه عمومی، چند دوره به عنوان نماینده مجلس شورای ملی، دستی در قانونگذاری داشت، وجود و اجرای قانون را عامل اصلی پیشرفت و اعتلای کشور «زیور و سرفرازی ملک» (بهار، ۱۳۵۴: ۲۷/۱) و «ضامن خرمی و آبادانی وطن» می‌داند (همان: ۲۶). سید اشرف‌الدین حسینی گیلانی (۱۳۱۲ش) مشروطه را همچون درختی تصویر می‌کند که دادگستری، انصاف و برابری به منزله میوه‌های آن هستند و قانون اساسی مانند باغبانی مواظبت و پرورش این درخت را برعهده دارد.

مشروطه درختی است پر از میوه و اثمار	عدلیه و انصاف و مساوات و بار
قانون اساسی است در او ناظر هر کار	فرقی به میان غنی و شاه و گدا نیست

(گیلانی، ۱۳۶۳: ۳۱۳)

۲. **قانون در جایگاه سد استبداد و ضامن آزادی:** در عصر مشروطه قانون ابزاری برای تحدید قدرت مطلقه و تضمین آزادی عمومی تلقی می‌شد. شاعران این دوره، به ویژه فرخی یزدی و سید اشرف‌الدین، آن را به مثابه دیواری میان ملت و استبداد می‌دانستند. به تعبیر فرخی، هر ملتی که به قانون پایبند باشد، از زوال ایمن خواهد بود.

چون موجد آزادی ما قانون است	ما محو نمی‌شویم تا قانون است
محکوم زوال کی شود آن ملت	در مملکتی که حکم با قانون است

(فرخی یزدی، ۱۳۶۹: ۲۱۳)

فرخی در شعر خود با اشاره به اهمیت قانون اساسی آن را موجب دوام مشروطه و سلب حرمت ستمگران و رفع ستم مستبدان می‌شمارد:

تا که در ایران ز قانون اساسی هست نام	تا دهد مشروطه آزادی به خیل خاص و عام
تا ز ظالم می‌نماید عدل، سلب احترام	هر زمان این شعر می‌گوییم پی ختم کلام
مجلس شورای ایران تا ابد پاینده باد	خسرو مشروطه ما تا قیامت زنده باد

(همان: ۱۸۹)

بهار که در رخدادهای پس از مشروطه حضوری فعال داشت بارها در شعر خود به نیروی قانون در پیشبرد اهداف و آرمان‌های مشروطه، جلوگیری از بیداد استبداد اهریمن‌خو و نگهبانی از کیان میهن تاکید ورزیده است، ابیات زیر از آن جمله است:

بی نیروی قانون نرود کاری از پیش
جز بر سر آهن نتوان برد ترن را
(بهار، ۱۳۵۴: ۷۷۹/۱)

فرخی یزدی بارها در سروده‌های خود به ویژه در رباعیاتش نه فقط آزادی ملت را در گرو حاکمیت قانون در جامعه می‌داند بلکه بر آن است که استقرار قانون موجب دوام حیات ملت و مانع از زوال آن می‌شود:

چون موجد آزادی ما قانون است
ما محو نمی‌شویم تا قانون است
محکوم زوال کی شود آن ملت
در مملکتی که حکم با قانون است
(فرخی یزدی، ۱۳۶۹: ۲۱۳)

۳. قانون به مثابه ضامن عدالت و نظم قضایی: در اشعار شاعران مشروطه، قانون نه تنها برای تحدید قدرت بلکه به عنوان عامل برقراری عدالت در جامعه پدیدار می‌شود. «زانو زدن در برابر قانون» در شعر فرخی، نمادی از پذیرش نظم عادلانه است؛ یعنی جامعه‌ای که در آن مجازات و پاداش بر اساس معیارهای همگانی و قواعد مصوب انجام شود، نه بر پایه خواست فردی. شعر او بازتاب مفهومی است که همه را در مقابل قانون برابر می‌داند قانون در این معنا، تجسم عدالت است:

زانو زده در مقابل کرسی عدل
تسلیم مقررات قانون شده‌ایم
(همان: ۲۴۵)

شعر فرخی نشان‌دهنده آشنایی او با اصول دادرسی قضایی است، از جمله در یک رباعی با اشاره‌ای شاعرانه به اصل «قانونی بودن جرم و مجازات»، اثبات جرم را پیش شرط مجازات می‌داند:

اول به خطاپیشه مماشات کنید
قانع چو نشد خطایش اثبات کنید
اثبات چو شد خطا به حکم قانون
بر کیفر آن خطا مجازات کنید
(همان: ۲۳۹)

۴. تمایز قانون عرفی از شریعت و حکم دینی: از نشانه‌های پویایی اندیشه در شعر عصر مشروطه، تمایز نهادن میان قانون به مثابه قاعده عقلانی و شریعت به عنوان قواعد فقهی است. این موضوع نخستین بار در خلال آثار پیشگامان اندیشه تجددخواهی نظیر میرزا فتحعلی آخوندزاده و عبدالرحیم طالبوف تبریزی مورد توجه قرار گرفته و لزوم بهره‌گیری از قوانین عرفی و مبتنی بر خرد جمعی طرح و تبیین شده است (نک. آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۳۴، ۴۰؛ طالبوف، ۱۳۴۷: ۲۶۸). در شعر عصر مشروطه نیز علاوه بر بازتاب این تمایز به صورت‌های مختلف در شعر ادیب الممالک و دیگران (نک. موسوی گرمارودی، ۱۳۸۴: ۳۶۹/۲)، مکرر بر ضرورت تمسک به قوانین عرفی تأکید شده است. فرخی اصول قانون را «واجب التعظیم» می‌داند و بر این عقیده است که بنای زندگانی بشر بر امید و بیم استوار است و از همین رو قانون تضمین‌کننده استحکام و دوام حیات اجتماعی انسان‌هاست:

قانون که اصول واجب التعظیم است
ما را به اطاعتش سر تسلیم است
گوید که بنای زندگانی بشر
بر روی قواعد امید و بیم است
(فرخی یزدی، ۱۳۶۹: ۲۱۳)

بر همین اساس است که سید اشرف‌الدین در یک سروده خود پیروان همه ادیان را اعم از یهودی، ارمنی و مسلمان، در تبعیت از قانون برابر می‌شمارد، مطابق این تلقی، قانون بر عقل و مصالح عمومی استوار است نه بر موازین مذهبی:

پیش قانون می‌شود تسلیم با عقل سلیم
 هر که در باطن مسلمان است، گویی نیست، هست
 می‌شود آسوده با قانون یهود و ارمنی
 چون که مذهب تحت عنوان است، گویی نیست، هست

(گیلانی، ۱۳۶۳: ۵۳۶)

۵. **قانون به عنوان فضیلت ملی و معیار شهروندی:** شاعران مشروطه قانون را از سطح سیاست به عرصه اخلاق اجتماعی می‌کشاند. برای فرخی، «خم‌شدن در برابر قانون» نشانه شرافت و فرهنگ ملی است: مردمی که قانون را رعایت کنند، شایسته آزادی‌اند. این بُعد اخلاقی، قانون را به سرمایه‌ای فرهنگی بدل می‌سازد و نشان می‌دهد که در ذهن جامعه ایرانی عصر مشروطه، قانون از مرز اجبار حقوقی به حوزه ارزش‌های جمعی و وجدانی منتقل شده است. این مضمون در شعر فرخی به روشنی بازتاب یافته است:

با ادب در پیش قانون هر که زانو می‌زند
 چرخ نوبت را به نام نامی او می‌زند
 و آن که شد تسلیم عدل و پیش قانون سر نهاد
 پایه قدرش به کاخ مهر پهلو می‌زند

(فرخی یزدی، ۱۳۶۹: ۸۹)

فرخی ضمن دعوت مردم به رعایت حرمت قانون تأکید می‌کند که تنها محتشمان و اشراف و ستمگران حریم قانون را می‌شکنند. در مقابل، کسانی که حرمت قانون را پاس می‌دارند و در برابر آن سر خم می‌کنند همواره مورد احترام دانشوران و ارباب قلم خواهند بود:

مظلوم کشی طریقه محتشم است
 قانن شکنی پیشه اهل ستم است
 هر سر که به احترام قانون خم شد
 در مسلک ارباب قلم محترم است

(همان: ۲۱۶)

بدین‌سان با تأمل در سروده‌های شاعران نام‌آور عصر مشروطه نظیر ملک‌الشعراء بهار، فرخی یزدی و سید اشرف‌الدین گیلانی، می‌توان به این نتیجه دست یافت که از دیدگاه آنان قانون نه تنها بنیان سعادت ملی و سد راه استبداد تلقی می‌شد، بلکه به مثابه ضامن آزادی، عدالت و حتی مبنایی برای تفکیک مقررات عرفی از شرعی شناخته می‌شد. ادبیات مشروطه، به مثابه یک رسانه پرمخاطب با تبیین آمال و آرمان و اندیشه‌های مترقی عصر، مفهوم قانون را در اذهان عمومی نهادینه ساخت و آن را به مطالبه‌ای حیاتی برای جامعه تبدیل کرد.

۳. حاکمیت ملی در ایران عصر مشروطه

تعریف و ماهیت حاکمیت: حاکمیت در معنای فلسفی آن، به «اقتدار غایی و نهایی بر یک جامعه سیاسی» تعبیر می‌شود و در نظریات کلاسیک حقوق عمومی، به منزله عالی‌ترین جلوه قدرت سیاسی در یک جامعه تعریف می‌شود؛ قدرتی که از اراده دیگری بر نمی‌خیزد و منشأ مشروعیت تصمیمات را در دست دارد. به بیان دیگر، حاکمیت، قدرت فرمان‌دادن برتر است؛ قدرتی که تعیین‌کننده قانون، نظام سیاسی و روابط میان نهادهای اجتماعی درون یک کشور شمرده می‌شود (قاضی شریعت پناهی، ۱۴۰۰: ۱۸۰). حاکمیت در طول تاریخ به صورت‌های مختلف نمود یافته است که اهم آنها به شرح زیر است:

حاکمیت مطلقه و شخصی: که در آن قدرت از شخص فرمانروا سرچشمه می‌گیرد و بر مبنای الوهیت یا وراثت توجیه می‌شود.

حاکمیت ملی: که بر اساس آن قدرت حکومت متعلق به ملت است و توسط نمایندگان آن اعمال می‌شود (همان، ۱۸۴-۱۸۷).

حاکمیت در ایران پیشامشروطه: در دوره پیشامشروطه، ساختار سیاسی ایران به طور کامل تحت سیطره حاکمیت شخصی سلطان بود. سلطنت تنها منبع قدرت شمرده می‌شد و پادشاه که سایه خدا بر روی زمین و «ظل الله» خوانده می‌شد، مالک جان و مال مردم بود. رابطه میان شاه و مردم، رابطه میان «مالک» و «رعیت» تلقی می‌شد، نه رابطه میان نماینده و ملت. در آن زمان چیزی به عنوان ملت در مفهوم مدرن آن وجود نداشت و مردم رعایایی بودند که وظیفه آنها اطاعت محض از فرامین سلطان بود (راسخ و همکار، ۱۳۹۲: ۴۱). در چنین ساختاری، مردم از فاعلیت و اراده سیاسی بهره‌ای نداشت بلکه مقهور سلطان و خان و خاقان بود و حدی برای اراده سلطان متصور نبود؛ در این دوران مفهوم حاکمیت ملی یا اراده همگانی اساساً وجود نداشت. حاکمیت نه در جامعه سیاسی بلکه در شخص سلطان تبلور می‌یافت.

پیدایش حاکمیت ملی در دوران مشروطه: انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ش) نخستین بروز تاریخی مفهوم حاکمیت ملی در اندیشه سیاسی ایران بود. با آغاز جنبش مشروطه‌خواهی، مردم نقش فعالانه‌ای در سیاست ایفا کردند و از سطح رعیت به سوی ملت شدن گام برداشتند (صدری‌نیا، ۱۴۰۰: ۱۳۰). مشروطه نه صرفاً یک اصلاح حکومتی، بلکه دگرگونی در بنیاد مشروعیت سیاسی بود. با انقلاب مشروطه اراده و رأی مردم به عنوان مبدأ مشروعیت قدرت شناخته شد.

با تأسیس مجلس شورای ملی، ملت از طریق نهاد نمایندگی، صاحب اراده سیاسی شناخته شد و شاه از مقام سرچشمه قدرت به مقام ضامن و حافظ قانون فرود آمد. از این پس مشروعیت فرمان تنها زمانی معتبر تلقی می‌شد که از مسیر اراده ملت بگذرد. قانون اساسی مشروطه و متمم آن، حاکمیت را به ملت نسبت می‌دهد، در اصل ۲۶ متمم قانون اساسی مشروطیت آمده است «قوای مملکت ناشی از ملت است.» و این نخستین باری است که در یک متن قانونی و معتبر چنین صلاحیتی برای ملت شناخته می‌شود (مرادخانی: ۲۳۴). اصل ۳۵ متمم قانون اساسی نیز در مورد منشاء مشروعیت پادشاه در نظام سیاسی کشور چنین مقرر می‌کند: «سلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه تفویض شده است.»

انقلاب مشروطه برخلاف تصور رایج، تنها قیام علیه استبداد نبود، بلکه نخستین تجربه دولت-ملت نوین ایرانی بر پایه حاکمیت ملت بود. ملت، هم منبع مشروعیت و هم معیار تحدید قدرت شمرده شد.

ناکامی در تحقق پایدار حاکمیت ملی: هرچند انقلاب مشروطه در پی‌ریزی بنیان حاکمیت ملی خوش درخشید اما علل و عوامل گوناگون مانع از استحکام و تثبیت آن شد. قدرت‌های استعماری با مداخلات خویش و ایجاد هرج و مرج و ناامنی در کشور و ممانعت از شکل‌گیری دولت مقتدر و قانونمند، تأثیر قابل ملاحظه‌ای در جلوگیری از تحقق حاکمیت ملی داشتند، چند سال بعد شروع جنگ جهانی اول و حضور سپاهیان بیگانه و آشفتگی در اداره امور کشور مزید بر علت شد. علاوه بر این‌ها عوامل متعدد داخلی نیز در عدم تحقق آرمان‌های مشروطه سهم و نقش درخور اعتنایی داشتند که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. مقاومت شاه و اشراف دربار محمدعلی شاه و درباریان واپس‌گرای او که سال‌ها مطلق‌العنان و بی هیچ مانع و رادعی فرمان رانده بودند، با هر نوع قانونمندی و حاکمیت اراده ملت از طریق وضع قوانین به مقابله برخاستند. مخالفت این شاه قاجار با انتقال خزانه سلطنتی به خزانه دولت بر اساس مصوبه مجلس شورای ملی (آدمیت، ۱۳۸۷: ۴۴). تنها یک نمونه از چسبندگی ساخت قدرت به مفهوم ماقبل مدرن حاکمیت بود. ایستادگی شاه در مقابل اراده ملت سرانجام به کودتای شاه و قلع و قمع مشروطه خواهان و استقرار دوباره استبداد منجر شد.

۲. تشتت نیروهای روشنفکری و سیاسی: فقدان تجربه زیست دمکراتیک، فرهنگ مدارا و تسامح به اختلاف میان رادیکال‌ها و اصلاح‌طلبان دامن زد و از تکوین گفتمان واحدی ملت‌ساز مانع آمد و در نتیجه اراده ملی به چند صدای نامتجانس فروپاشید.

۳. خشونت سیاسی و هیجان توده‌ای: انجمن‌ها که باید زمینه‌ساز اجرای قانون و گفت‌وگو باشند، به عرصه تهدید و ترور بدل شدند؛ مشارکت مدنی جای خود را به شور انقلابی بی‌قاعده داد.

۴. خستگی اجتماعی و میل به نظم اقتدارگرایانه: ناامنی و آشوب اجتماعی مردم را به ترجیح «امنیت» بر «آزادی» سوق داد و زمینه استقرار نظام پهلوی را فراهم کرد (صدری‌نیا، ۱۴۰۰: ۱۴۰-۱۵۰).

بدین‌سان، نقطه عطف ظهور امر سیاسی به نقطه افول آن تبدیل شد و مردم از فاعلیت در قلمرو قدرت به عنصر منفعل تبدیل شدند. انقلاب مشروطه اگرچه مفهوم حاکمیت ملی را در حقوق اساسی ایران تثبیت کرد، اما در سطح فرهنگی و نهادی شکست خورد. علت این ناکامی نه ضعف نظری، بلکه کمبود بستر اخلاقی و اجتماعی لازم برای استمرار اراده عمومی بود. در غیاب آموزش سیاسی، انسجام حزبی و فرهنگ قانون‌مداری، ملت تازه متولدشده در میان بحران و ناامنی، مشارکت فعال خویش را وانهاد و بار دیگر قدرت را به سلطنت بازگرداند. به این ترتیب، حاکمیت ملی در ایران مشروطه زاده شد، اما نهادینه نگشت؛ اراده ملت در شور انقلابی تحقق یافت، اما در ساخت قدرت دوام نیاورد.

گونه‌شناسی مفهوم حاکمیت ملی در شعر: انقلاب مشروطه نه تنها یک تحول سیاسی، بلکه یک دگرگونی عمیق در ساختار مفهومی و زبانی جامعه ایران بود. پیش از این دوران، مردم صرفاً رعیت محسوب می‌شدند، اما مشروطه با خود مفهوم ملت را به همراه آورد؛ ملتی که به خودآگاهی سیاسی رسیده و از خواب رعیتی برخاسته بود. شاعران این دوره، با زبانی شیوا و رسا، ملت را نه صرفاً جمعیتی تابع، بلکه صاحب ملک، منشأ مشروعیت و تعیین‌کننده سرنوشت معرفی کردند. در این بخش، گونه‌شناسی مفهومی اشعار مرتبط با حاکمیت ملی، در چهار محور اصلی ارائه می‌شود:

۱. **ملت به‌عنوان منشأ مشروعیت قدرت و حاکمیت سیاسی:** یکی از بنیادی‌ترین تغییرات گفتمانی در عصر مشروطه، انتقال منشأ مشروعیت قدرت از دربار و اراده شاه به ملت بود. شاعران مشروطه‌خواه، به صراحت، ملت را سرچشمه سلطنت و صاحب حقیقی مملکت معرفی کردند. سید اشرف‌الدین حسینی گیلانی، این مفهوم را با زبانی ساده و مردمی بیان می‌کند و ملت را مجموعه‌ای از اقشار مختلف جامعه (دهقانان، بازاریان، صنعتگران) می‌داند که خود منشأ سعادت و قدرت‌اند (گیلانی، ۱۳۶۳: ۴۱۴). او در ادامه، ملت را نه تنها رهاکننده کشور از ذلت، بلکه نشاننده سلطان بر مسند قدرت می‌داند:

آن که دولت را از این ذلت رهاند ملت است
 آن که کشتی را سوی ساحل رساند ملت است
 آن که سلطان را سر مسند نشانند ملت است
 شاهد احساس ملت دیده خونین ما
 ای دریغا می‌رود هم مملکت هم دین ما

(همان، ۴۱۴)

این اشعار نشان می‌دهد که ملت در گفتمان مشروطه به یک فاعل سیاسی و منبع اصلی مشروعیت تبدیل شده است. سید اشرف به صراحت، ملت را مالک و تعیین‌کننده سرنوشت کشور می‌داند:

مالک این آب و خاک و مملکت ملت بود
 تاج‌گیر و تاج‌بخش سلطنت ملت بود
 صاحب قدر رفیع و منزلت ملت بود
 شد و کیل پارلمان هم تابع تعیین ما
 ای دریغا می‌رود هم مملکت هم دین ما

(همان: ۴۱۳)

عارف قزوینی، به مفهوم مالکیت ملت بر کشور ابعاد تاریخی و اسطوره‌ای می‌بخشد و با ارجاع به گذشته اسطوره‌ای ایران، مشروعیت پادشاهی‌های کهن را نیز از آن ملت می‌داند. این نگاه، تلاشی برای ریشه‌دار کردن حاکمیت ملی در عمق هویت تاریخی ایرانی است:

همیشه مالک این ملک ملت است که داد
سند به دست فریدون، قباله دست قباد
مگوی کشور جم؟ جم چه کاره بود و چه کرد؟
مگوی ملک کیان کی گرفت و کی به که داد؟
به زور بازوی جمهور بود کز ضحاک
گرفت داد دل خلق کلاه حداد

(عارف قزوینی، ۱۳۸۴: ۲۷۹)

در این ابیات، عارف با زیر سؤال بردن مالکیت پادشاهان اسطوره‌ای چون فریدون و جمشید، قدرت حقیقی را در جمهور و ملت می‌جوید. این بیان، نه تنها مشروعیت سلطنت را به چالش می‌کشد، بلکه یک تبارشناسی جدید برای حاکمیت ملت ارائه می‌دهد که ریشه‌های آن تا ژرفای اسطوره‌های ملی گسترده شده است.

۲. مجلس و مشروطه به مثابه نماد عینی حاکمیت ملی: در تلقی جمعی مردم عصر مشروطه، مجلس شورای ملی نماد عینی تحقق حاکمیت ملی بود. شاعران، مجلس را نهادی مقدس و تجلی‌گاه اراده ملت می‌دانستند که حتی شاه نیز باید در برابر تصمیمات آن سر اطاعت فرود آورد. سید اشرف‌الدین، مشروطه را نشانه ترقی و مجلس را خانه ترقی کشور می‌دانست و بر این پندار بود که با استقرار مشروطیت زمینه استقرار عدل و انصاف و آزادی و ترقی (نک: گیلانی، ۱۳۶۳: ۱۷۷) و برچیده شدن بساط فقر و ناداری (همان: ۳۷۲-۳۷۳) و گسترش علم و فرهنگ (همان: ۱۷۱-۱۶۹) فراهم خواهد آمد. از این رو در جای‌جای سروده‌های خود از برکات مجلس و مشروطه سخن می‌گوید، آن را عامل امنیت و آبادانی می‌داند و امیدوار است که در پرتو تحقق آرمان‌های مشروطه ایران به گلستان تبدیل شود:

من بعد شود جهان گلستان
در صحن و سرای باغ و بستان
مشروطه شود هزار دستان
اشرف به هزار همچومستان
تیرش ز نشاط پر خدنگ است

(گیلانی، ۱۳۶۳: ۱۷۸)

سید اشرف در شعر خود تلقی و آرزوهای توده‌های برزن و بازار را از مشروطه بازتاب می‌دهد. او در عین پابندی عمیق به باورها و رسوم و شعائر دینی در سازگاری اصول مشروطیت با اسلام کمترین تردیدی نمی‌ورزد و ضمن نقد تلقی مشروعه‌خواهانی که مشروطه را خلاف مبانی دین می‌دانستند، تصویری کاملاً سازگار از آن دو عرضه می‌کند:

مشروطه و مشورت خدا گفت
پیغمبر نیز بر ملا گفت
حریت خلق را صلا گفت
افسوس که باز شیخنا گفت
مشروطه نمونه فرنگ است

(همان: ۱۷۷)

این تنها سید اشرف نبود که امیدوار بود با استقرار نظام مشروطه، ایران در مسیر آبادی و آزادی گام خواهد نهاد بلکه شاعران دیگر عصر نیز هر یک به زبانی از نقش بی‌بدیل مجلس در استقرار عدالت و آزادی و نفی استبداد سخن گفته‌اند. ملک‌الشعراى بهار نیز از جمله شاعران آن دوره بود که همواره چشم امید به سوی مجلس شورا داشت و حتی

در سال‌های پایانی عمر نیز بر آن بود که تنها به شیوه‌های دموکراتیک و از طریق مجلس شورا می‌توان کار ایران را به سامان رساند:

امروز امید همه زی مجلس شورا است
سر باید کاسوده نگه دارد تن را
جز مجلس ملی نزنند راه ستبداد
افریشتگان قهر کنند آهریمن را

(بهار، ۱۳۵۴: ۷۷۹/۱)

فرخی یزدی نیز به علت جایگاه یگانه مجلس در پیشبرد امور کشور، برای آن ارزش و جایگاه ویژه‌ای قائل بود و از این‌رو بر این عقیده بود که حتی در صورت بروز خطا از نمایندگان مجلس باز باید حرمت نهاد قانونگذاری را پاس داشت:

بر فرض وکیل هم خطاپیشه بود
بر جامعه احترام مجلس، فرض است

(فرخی یزدی، ۱۳۶۹: ۲۱۸)

۲. **بیداری ملت و خودآگاهی جمعی:** شاعران عصر همراه با بازتعریف منشأ قدرت، آگاهی‌بخشی به ملت و بیدار کردن آن‌ها را از خواب غفلت و وظیفه مبرم خود می‌دانستند و هر یک با زبان خاص خود آنان را به حضور در عرصه تکاپوهای اجتماعی و ایفای نقش فعال در سرنوشت خویش برمی‌انگیختند. چنین رویکرد و اهتمامی، بیانگر ورود مردم ایران به مرحله تاریخی گذار از رعیت منفعل به شهروند آگاه و مطالبه‌گر بود. سید اشرف‌الدین در سروده‌های گوناگون خود، ملت را به قیام و بازپس‌گیری حق خود دعوت می‌کند ابیات زیر از آن جمله است:

ملت ای ملت ز جا خیزید ایران از شماسست
مجلس و مشروطه و تعیین سلطان از شماسست
رشت و تبریز و صفاهان و خراسان از شماسست
پس شما را غیرت سرشار کی خواهد رسید

(گیلانی، بی تا: ۲۶)

این فراخوان به بیداری، بازتابی از خودآگاهی فزاینده جامعه و درک جایگاه والای مردم در نظام سیاسی جدید است؛ جایی که سرنوشت کشور دیگر در دست حاکم خودکامه نیست، بلکه محصول اراده جمعی ملت است.

۶. **آرمان دموکراسی و حق تعیین سرنوشت:** هرچند بحث درباره ماهیت انقلاب مشروطه را نمی‌توان پایان‌یافته تلقی کرد و به این پرسش که آیا انقلاب مشروطه صرفاً یک نهضت ضداستعماری بود و یا تحقق آرمان‌های دموکراتیک را تعقیب می‌کرد، پاسخ نهایی داد، در اینکه حاکمیت ملی در عصر مشروطه، علاوه بر تأکید به استقلال سیاسی و اقتصادی، با مفاهیمی چون دموکراسی و آزادی انتخابات معنی می‌یافت، نمی‌توان تردید ورزید. آزادی اندیشه، قلم، احزاب و اجتماعات و انتخابات از جمله آرمان‌های جنبش مشروطه‌خواهی و تجلی‌گاه اراده مردم در تعیین سرنوشت خویش به شمار می‌رفت. شعر عصر مشروطه در انعکاس و تثبیت این مفاهیم و مقولات نیز سهم درخور اعتنایی داشت. چنانکه ملک‌الشعراى بهار، در شعر خود دموکراسی را عامل نیکبختی ملت معرفی می‌کرد و از طلوع «اختر سعد دموکراسی» از مغرب زمین و رسیدن پرتوهای آن به شرق سخن می‌گفت و آن را نویدبخش دوران جدیدی از حاکمیت ملت می‌دانست:

اختر سعد دموکراسی ز مغرب بردمید
پرتو آن اختر از مغرب سوی مشرق دمید

(بهار، ۱۳۵۴: ۹۹/۱)

او استبداد را در تقابل با حاکمیت و امنیت ملی قرار می‌داد و با اشاره به رخداد‌های دوره استبداد صغیر و سلطه مجدد استبداد محمد علی‌شاهی، حاکمیت استبداد را مانع تحقق حاکمیت ملی معرفی می‌کرد:

هر دم از دریای استبداد آید بر فراز زین
 زین تلاطم کشتی ملت به گرداب بلاست

موج‌های جان‌گداز
 کار ایران با خداست

(همان: ۱۴۶)

ابوالقاسم لاهوتی نیز در شعر خود، انتخاب دولت را از طرف نمایندگان ملت، به مثابه حکومت مردم بر سرنوشت خویش و زمینه‌ساز استقرار عدالت و پایان بی‌قانونی تلقی می‌کرد:

بعد از این دولت در ایران انتخابی می‌شود
 روزگار عدل و ترک ناحبایی می‌شود

(لاهوته، ۱۳۵۸: ۹۳۸)

فرخی یزدی نیز مانند دیگر شاعران عصر، ملت را صاحب اختیار در انتخاب دولت می‌دانست و بر آن بود که: «دولت هر مملکت در اختیار ملت است» (فرخی یزدی، ۱۳۶۹: ۷۹). چون حق ملت در انتخاب دولت از طریق انتخاب نمایندگان قابل تحقق بود، از این رو او به ضرورت آزادی انتخاب نمایندگان مجلس و نفی تحمیل وکیل به ملت تأکید می‌ورزید و آن را نقض حاکمیت ملی می‌دانست:

چون مرکز ثقل ما به جز مجلس نیست
 بر ملت اگر وکیل تحمیل شود

آن کس که به مجلس نبود خاضع کیست
 پس فایده حکومت ملی چیست؟

(همان: ۲۱۰)

او در هر حال به اقتدار ملت می‌اندیشید و خواهان استقرار حاکمیت ملی بود و در سال‌هایی که به علت زلزله و فقدان ثبات در حوزه سیاست کسانی از حکومت مقتدر فردی دفاع می‌کردند در انتقاد از آن‌ها بر مواضع خود در مورد اقتدار ملت تأکید می‌ورزید:

تو در طلب حکومت مقتدری
 ما طالب اقتدار ملت هستیم

(فرخی یزدی، ۱۳۶۹: ۲۵۱)

بررسی دیوان‌های شعری عصر مشروطه مؤید آن است که شعر این دوره همانند آینه‌ای تلاش‌های آرمانخواهانه جامعه ایرانی را برای انتقال منبع قدرت از سلطنت به ملت بازتاب می‌دهد، براین اساس شاعران روزگار، حاکمیت ملی را به منزله حق طبیعی مردم در تعیین سرنوشت خویش بازتعریف می‌کردند و مجلس را نماد عینی این اراده ملی می‌دانستند. از منظر آنان، ملت سرچشمه مشروعیت سیاسی و دولت، خدمتگزار اراده عمومی بود. در آثار سید اشرف‌الدین، عارف قزوینی، بهار، لاهوتی و فرخی، ایده «ملت صاحب اختیار» به تدریج از آرمان به مطالبه و سرانجام به ابزار نقد استبداد بدل شد. بدین ترتیب شعر مشروطه نه فقط پژواک انقلاب سیاسی، بلکه سند بیداری خودآگاهی ملی ایرانیان بود که در نهادینه کردن مفاهیم حقوق عمومی در ژرفای فرهنگ سیاسی و سپهر تفکر تحول‌خواهان پیشرو ایرانی سهم بی‌بدیلی داشت.

نتیجه‌گیری

بررسی جامع‌گفتمان حقوقی در شعر عصر مشروطه، این فرضیه محوری را اثبات می‌کند که ادبیات در این دوره، نه صرفاً وسیله انعکاس تحولات، بلکه یکی از عوامل مهم نهادینه‌سازی مفاهیم نوین حقوق عمومی در ذهن و فرهنگ جامعه بود. شاعران مشروطه‌خواه با کنار گذاشتن زبان پیچیده و پرصنعت سبک‌های پیشین و با بهره‌گیری از عناصر زبان مردم کوی و برزن دو رکن اساسی دولت مدرن - یعنی قانون‌گرایی و حاکمیت ملی - را به عنوان محتوای غالب شعر خود برگزیدند. این رویکرد، توانست مفاهیمی چون نظم، برابری در مقابل قانون و سلب مشروعیت از استبداد را از سطح متون حقوقی نخبگان به فضای عمومی جامعه منتقل سازد و زیربنای فکری لازم را برای پذیرش نهادهای نوین فراهم آورد.

در تبیین مفهوم قانون، شعر مشروطه نشان داد که قانون، ابزار محدود کردن قدرت خودسرانه و تضمین حقوق فردی است؛ در خصوص حاکمیت ملی، شاعران با معرفی ملت به عنوان سرچشمه سلطنت و مالک اصلی کشور و معرفی پارلمان به عنوان مظهر این حاکمیت، عملاً موجب دگرگونی مبانی مشروعیت قدرت سیاسی شدند و قانون را به جای فرمان ملوکانه نشاندهند. در نهایت، شعر مشروطه به مثابه یک رسانه ذی‌نفوذ، فرآیند درونی‌سازی مفاهیم حقوق عمومی را با موفقیت به انجام رسانید و توانست آرمان‌های دموکراتیک جنبش مشروطه خواهی را به یک مطالبه عام تبدیل کند و سرانجام زمینه مساعدی فراهم آورد تا حقوق عمومی از یک مقوله صرفاً قانونی به یک هنجار پذیرفته‌شده اجتماعی در مسیر تجدد ایران بدل گردد.

منابع

- آخوندزاده، میرزافتحعلی (۱۳۵۷). *مقالات فلسفی*، تبریز: نشر ساوالان.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۵). *اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار*، تهران: انتشارات خوارزمی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۷). *مجلس اول و بحران آزادی*، تهران: انتشارات روشنگران.
- براون، ادوارد (۱۳۳۶). *تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت*، ترجمه محمد عباسی، تهران: نشر معرفت.
- بهار، محمدتقی (۱۳۵۴). *دیوان اشعار بهار «ملک الشعرا»*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴). *تشیع و مشروطیت در ایران*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- راسخ، محمد (۱۳۸۵). «ویژگی‌های ذاتی و عرضی قانون»، *مجله مجلس و پژوهش*، سال سیزدهم شماره ۵۱: ۱۳-۴۰.
- راسخ، محمد؛ بخشی زاده، فاطمه (۱۳۹۲). «پیش زمینه مفهوم قانون در عصر مشروطه: از مالک الرقابی تا تنظیمات»، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره ۸۳: ۳۷-۶۱.
- راسخ، محمد؛ بخشی زاده، فاطمه (۱۳۹۳). «مفهوم قانون در عصر مشروطه: نویسندگان متقدم»، *فصلنامه تحقیقات حقوقی*، شماره ۶۸: ۱-۲۳.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۲). *ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما*، ترجمه حجت‌الله اصیل، تهران: نشر نی.
- صدری‌نیا، باقر (۱۳۸۲). «مبانی و ویژگی‌های اندیشه میهنی طالبوف تبریزی»، *مندرج در مجموعه مقالات و سخنرانی‌های همایش بزرگداشت مشروطه*، تبریز: انتشارات ستوده.
- صدری‌نیا، باقر (۱۴۰۰). «برآمدن و به محاق رفتن امر سیاسی در عصر مشروطه‌خواهی»، *فصلنامه مطالعات ایرانی پویه*، شماره ۱۵: ۱۲۹-۱۵۰.
- صدری‌نیا، باقر (۱۴۰۱). *ادبیات مشروطه از ناسیونالیسم تا ممالک محروسه ایران*، تهران: نشر خاموش.
- طالبوف، عبدالرحیم (۱۳۴۷). *مسالك المحسنين*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- عارف قزوینی، ابوالقاسم (۱۳۸۴). *دیوان عارف قزوینی*، به کوشش ولی‌الله درودیان، تهران: انتشارات صدای معاصر.
- عباسی، حبیب‌الله؛ محقق عبدالرضا (۱۴۰۰). «زوال خیال در مصاف مقال حقوقی»، *مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی*، شماره ۹۰: ۱۴۷-۱۷۲.
- فرخی یزدی، محمد (۱۳۶۹). *دیوان فرخی یزدی*، به اهتمام حسین مکی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- فرخی یزدی، محمد (۱۳۷۸). *دیوان فرخی یزدی*، به کوشش حسین مسرت، یزد: انتشارات یزد.
- قاضی شریعت پناهی، سید ابوالفضل (۱۴۰۰). *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*، تهران: نشر میزان.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۸). *مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- گیلانی، سید اشرف‌الدین (۱۳۶۳). *کلیات جاودانه نسیم شمال*، تهران: نشر فرزانه.
- گیلانی، سید اشرف‌الدین (بی تا). *باغ بهشت*، تهران: انتشارات رجبی.
- لاهوتی، ابوالقاسم (۱۳۵۸). *دیوان لاهوتی*، به کوشش احمد بشیری، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۸). *ترمینولوژی حقوقی*، تهران: کتابخانه گنج دانش.

- مالوری، فیلیپ (۱۳۸۱). *ادبیات و حقوق*، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران: نشر آگاه.
- متمم قانون اساسی مشروطیت (۱۲۸۶).
- مرادخانی، فردین (۱۴۰۳). *خوانش حقوقی از انقلاب مشروطه ایران*، تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- منوچهری، عباس؛ روستایی، مجتبی (۱۳۹۰). «حق و قانون در شعر عصر مشروطه»، *مجله پژوهش‌های علوم تاریخی* دوره ۳ شماره ۱: ۱۱۱-۱۴۵.
- موسوی گرمارودی، سیدعلی (۱۳۸۴). *زندگی و شعر ادیب الممالک فرهانی*، ج ۲، تهران: انتشارات قدیانی.
- میرزا ملکم خان ناظم الدوله (۱۳۶۹). *روزنامه قانون*، تهران: انتشارات کویر.
- ناظم الاسلام کرمانی، محمد (۱۳۶۳). *تاریخ بیداری ایرانیان*، تهران: انتشارات امیرکبیر.